تحلیل فرشاد مؤمنی از رفتار لیبرال‌های وطنی در گفت‌وگو با «شرق»:

مغرورهای ناتوان

رضا غیبی

عکس: امیرحسین شرق

تقابل اندیشه‌ها در ایران داستان دور و درازی دارد و در این تقابل تاریخی لیبرال‌ها همواره سعی در اثبات خود داشته‌اند. فارغ از این داستان، تاثیر رفتار این گروه در اقتصاد و سیاست موضوعی است که سعی کردیم بخشی از آن را درگفت‌وگو با چهره‌های صاحب‌نظر ادوکاه‌های مخالف واکاوی کنیم. برهمین اساس بحث را با فرشاد مؤمنی پی گرفتیم که وی نیز از غرور و هتاکی تاریخی این گروه کلایه داشت و بنیادگرایی را عامل عقب‌افتادن اقتصاد ایران توسعه دانست. عقب‌افتادگی‌ای که از نظر وی در دولت هاشمی‌رفسنجانی بذرهای آن کاشته شد تا امروز شاهد فساد و بی‌انضباطی‌های مالی عمیق و ریشه‌دار شدن بورژوازی رانتی در کشور باشیم. گفت‌وگوی ما با فرشاد مؤمنی را در ادامه بخوانید.

آیا اندیشه‌ای که به‌عنوان لیبرالیسم در ایران وجود دارد را می‌توان لیبرالیسم واقعی دانست یا این یک برداشت آزاد لیبرال‌های وطنی از این اندیشه است؟

برای پاسخ به این سؤال باید دقت کرد که زمانی ما راجع به این مفهوم مثل یک روبکرد در فلسفه سیاسی بحث می‌کنیم، زمانی هم در حوزه اقتصاد بحث می‌کنیم و زمانی دیگر به اعتبار شرایط ویژه اقتصاد سیاسی ایران و درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست راجع به نوع عمل حاملان این ایده در این چارچوب می‌توانید صحبت کنید. در چارچوب یک استاندارد نظری که در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی مطرح بوده است، صحبت می‌کنیم. طبیعتا هرکدام از این موارد، وجوهی مشترک و وجوهی اختصاصی دارند و به اعتبار نحوه تعامل جمعی، داده‌وست بین این موارد وجود دارد. بنابراین در اصل می‌توان گفت کسانی که چنین باوری دارند، هم در عرصه روشنفکری ایران و هم در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی و هم در عرصه دانشگاه وجود دارند و تلاش می‌کنند کارآمدی این باور را به دیگران بقبولانند.

آیا این حاملان باور لیبرالیسم در طول تاریخ خود را با شرایط تاریخی و جغرافیایی تطبیق دادند یا اینکه در اولین برداشت دوره آزاد این اندیشه درجا زده‌اند؟

چیزی که در حوزه اقتصاد می‌شود با اطمینان بیشتر گفت این است که با کمال تاسف آنهایی که با این رویکرد به مسائل اقتصادی ایران نگاه می‌کنند و سعی می‌کنند از آن برای پیشبرد اقتصاد ایران استفاده کنند، چند نقص بزرگ در قول و فعلشان دیده می‌شود. اولین نقض به حوزه مسائل روش‌شناسی برمی‌گردد. اینها اصوره بنیادگرایی بازار را همچون یک رویکرد نظری که با ضوابط و سازوکارهای شناخته‌شده کاربست آن در معرض آزمون تجربی قرار می‌گیرد و در مورد کفایت آن داوری می‌شود، در نظر نمی‌گیرند. بلکه به این موضوع به چشم یک ایدئولوژی نگاه می‌کنند و با رویکردی نظری در عرصه مدیریت اقتصادی، انتظار برآورده‌کردن ویژگی‌ها و کارکردهای ایدئولوژی را دارند.

به‌این‌ترتیب اینها گزاره‌ها را ابطال‌ناپذیر معرفی می‌کنند؛ هرچند ده‌ها بار در معرض آزمون تجربی قرار گرفته و شکست‌خورده باشند. مسئله اساسی‌تر این است که کوچک‌ترین آمادگی برای گفت‌وگو یا تعامل با واقعیت را ندارند، به‌عنوان یک مصداق شاید بتوان در مورد یکی از قهمیده‌ترین آنها به مقاله بسیارمهم مسعود نیلی که در کتابی با عنوان اقتصاد ایران توسط مؤسسه نیاوران در سال ۷۶ منتشر شده اشاره کرد.

در این مقاله اگرچه با ضعف تحلیلی جدی مواجه هستیم اما نیلی در مجموع با صداقت گزارش داده است که اینها در تجربه آغازین تعدیل ساختاری از بنیادگرایی بازار چه انتظاری داشتند و در عمل چه شد. اینکه می‌گویم با صداقت یک وجه مهم این است که ایشان خیلی‌شفاف و صریح اعلام می‌کند که از طریق دست‌کاری نرخ ارز که قرار می‌گیرد که می‌توانیم همه مسائل بنیادی اقتصاد ایران را حل کنیم. در این مقاله قدم‌به‌قدم توضیح داده شده است که چه شد نتیجه دقیقا خلاف انتظارات تئوریک رقم خورد و با شکست روبه‌رو شد. نکته‌های بسیارجالبی در مقاله وجود دارد؛ مثلا اینها در مقام حرف‌زدن و تبلیغات ادعا می‌کنند که به روش علمی به مسائل نگاه می‌کنند و برای هر مسئله هم راه‌حل مشخص دارند اما نیلی خیلی به‌صراحت گفته است که در دام روزمرگی و واکنش‌های لحظه‌ای محض افتاده بودیم. جنبه روش‌شناختی این بازتاب این مورد است که آموزه بنیادگرایی بازار به تعبیر «پل کروگمن» به هیچ‌وجه خود را مقید به تاریخ و جغرافیا نمی‌کند بنابراین با پارادوکسی روبه‌رو هستیم که من به آن می‌گویم «پارادوکس غرور و ناتوانی»، در چارچوب باور به بنیادگرایی بازار، چون آنها با این توهم با تئوری روبه‌رو می‌شوند که تئوری گزاره‌های جهان‌شمول ارائه می‌کند. اینها فکر می‌کنند در مورد همه‌چیز دارای مطلق هستند اما به محض اینکه در یک مورد خاص با یک قید تاریخی یا جغرافیایی معین، مثلا ایران در دوره ۱۳۶۸ به بعد روبه‌رو می‌شوند، ملاحظه می‌شود اینها در هم زمینه‌ای که با غرور ادعا می‌کردند برای همه مسائل راه‌حل دارند، هرکدام از این حرف‌ها و راه‌حل‌ها به‌اصطلاح مشخص، وقتی قرار شد به اقتصاد ایران و ویژگی‌های آن پیوند زده شود، با فاجعه‌های بزرگ همراه شد و فساد‌های بزرگ و ناکارآمدی‌های بزرگ خلق کرد.

حالا که در معرض آزمون قرار گرفت و بی‌دریی شکست خورد و فاجعه‌ساز شد، چرا باز بر این روش اصرار می‌شود؛ درحالی‌که نتیجه این تفکر بسیاردورتر از اهداف و شعارهای انقلابیون است؟

وجه روش‌شناختی مسئله را «کنت اورو» توضیح داده است که همان بحث پارادوکس غرور و ناتوانی است. وی می‌گوید کسانی که به بنیادگرایی بازار بسوار ایدئولوژیک دارند، ادعای هتاکی می‌شوند. اینکه از زبان «اورو» این مسئله مطرح می‌شود یقینا خیلی قابل‌اعتناست و نشان می‌دهد که این پدیده منحصر به ایران نیست. وی از موضع روش‌شناختی توضیح می‌دهد که اینها چرا هتاک و کم‌حوصله هستند. نقطه عزیمت باورهای روش‌شناختی اینها این است که با فرض اطلاعات کامل، تحلیل‌های اقتصادی را شروع می‌کنند، بعد به‌طور طبیعی هرکس را که جور دیگری فکر می‌کند نادان و معرض فرض می‌کنند چون بر این باورند که به علم محرزشده اشراف دارند. اگر دقت کرده باشید، نئوکلاسیک‌های وطنی ایران آنهایی که به‌خصوص درجه خویشتن‌داری کمتری دارند، همین هتاکی را دارند. این مسئله قابل‌درک است و به نظر من دریک فضای آرام علمی می‌شود. ایمن معضل را حل‌وفصل کرد، اگر واقعا مسئله علم باشد.

خب با این تفاسیر چرا اینها مقبول‌طبع ساختار دولت در ایران فرض می‌گیرند؟

وقتی ساختار دولت در ایران را واکاوی می‌کنیم می‌بینیم که قضیه فقط یک باور ایدئولوژیک نیست و مسئله به منافع هم گره خورده است.

حسین مهدوی در مقاله پیشگام خود در رابطه با دولت رانتی می‌نویسد: این دولت در جریان تصمیم‌گیری و تخصیص منابع دو مشخصه دارد که عبارت‌اند از «شاندزدگی» و «دل‌بستن به تصمیم‌های کوته‌نگرانه و اعتنای اندک به بایسته‌های کارشناسی یک تصمیم. در یک اقتصاد سیاسی رانتی که کوته‌نگری حرف اول را می‌زند، اینها به بنادرگرایی بازار دل می‌بندند؛ چراکه این رویکرد نظری تحلیل‌های خود را روی تعادل‌های لحظه‌ای استوار کرده است و می‌تواند برای خواسته‌ها و منافع کوته‌نگران برگ علمی درست کند.

می‌فرمایید اینها به یک راهکار جهان‌شمول باور دارند؛ اما مگر می‌شود هر تصمیم و سیاستی را فارغ از شرایط کشور اجرا کرد.

بله، اینها راجع به شرایط اولیه کشور که قید تاریخ و جغرافیا است وارد نمی‌شوند. یک اقتصاددان نهادگرا همه تلاش خود را از جنبه روش‌شناختی بر شرایط اولیه استوار می‌کند اما در یک اقتصاد رانتی شرایط اولیه چه‌جور شرایطی است؟ شرایطی که در آن فساد بیداد می‌کند، مجاری فوق‌بودجه‌ای بیداد می‌کند و عدم شفافیت تمام‌عیار در فرایند تصمیم‌گیری و تخصیص بودجه وجود دارد. خب نهادگرا که موازین خود باینند باشد، قید می‌کند که در چارچوب این شرایط چه می‌توان کرد ولی بنادرگرهای بازار حتی آنهایی که صداقت دارند هم کاری به این شرایط ندارند و راه حل‌های ساده اگرچه راحفعه‌آفرین ارائه می‌دهند؛ بسیار معلوم است که مقبول طبع قدرت واقع می‌شوند.

نکته جدی این است که به اعتبار توهم جهان‌شمول‌بنداری، بر برابر همه دشواری‌ها و پیچیدگی‌های یک اقتصاد توسعه‌نیافته رانتی به ساختار قدرت رانتی آرامش تزریق می‌کنند و می‌گویند ما برای همه مسائل راه‌حل داریم.

یعنی من می‌توانم نتیجه بگیرم که دست‌کاری قیمت‌ها نه برای توسعه اقتصادی بلکه برای حل مظفعی مشکل کسر بودجه بوده است؟

اما نیلی خیلی به‌صراحت گفته است که در دام روزمرگی و واکنش‌های لحظه‌ای محض افتاده بودیم. جنبه روش‌شناختی این بازتاب این مورد است که آموزه بنادرگرایی بازار به تعبیر «پل کروگمن» به هیچ‌وجه خود را مقید به تاریخ و جغرافیا نمی‌کند بنابراین با پارادوکسی روبه‌رو هستیم که من به آن می‌گویم «پارادوکس غرور و ناتوانی»، در چارچوب باور به بنادرگرایی بازار، چون آنها با این توهم با تئوری روبه‌رو می‌شوند

بله، برای این موضوع مطرح می‌کردند و می‌کنند که نیازی نیست به ساختار نظام توزیع رانت موجود دست زده شود بلکه با این ساختار و بدون اصلاح نهادی ساختارها، مشکل بی‌انضباطی و کسری مالی را از طریق دست‌کاری قیمت‌های کلیدی حل می‌کنیم؛ این خیلی برای ساختار قدرت رانتی خوشایند است. مشخصه کلیدی ساختار قدرت رانتی این است که غیرپاسخ‌گو است. بنابراین چون غیرپاسخ‌گو است، هرکز از آنها هم در رویاروبی با پیامدهای فاجعه‌بار پاسخی نخواهد خواست؛ چراکه دم غنیمتی اصل موضوعه آنهاست.

شما به فهرست آمال و آرزوهای دولت نهم و دهم نگاه کنید که بعد از شوک قیمت‌ها قرار بود حاصل کار چه شود؛ همین آقای نیلی در نشستی شریف مصاحبه کرد و گفت از دیدگاه ما واردکردن شوک به قیمت حامل‌های انرژی لازم است اما کافی نیست؛ ادعا کرد شوک کفایت این است که به‌طور هم‌زمان به نرخ ارز هم شوک وارد شود. شما دیدید که وقتی احمدی‌نژاد توصیه اینها را عملی کرد، از سال ۸۹ ارز و حامل‌های انرژی چهار تغییر قیمت شد و فاجعه‌های بزرگ انسانی و اجتماعی رقم خورد اما حتی یک نفر از اینها نبودند که مسئولیت بپذیرند و به هم سنت ملاوف که باید مجازی و صندوق بین‌المللی پول آن را با گذاشت کل مسئله به اجرای بد نسبت دهند.

البته ظاهرا این رفتار آنها سابقه داشته است؟

درست است و در دولت آقای هاشمی هم کل فاجعه به اجرای بد نسبت داده شد.

در مورد تیم اقتصادی دولت هاشمی چرا این اتفاق رخ داد؟ این دولت که یکدست‌ترین تیم اقتصادی تاریخ معاصر را داشت.

بعد از انقلاب یکدست‌ترین تیم اقتصادی را دولت آقای هاشمی داشت. اینها عموما جزء موارد استثنایی، باور ایدئولوژیک به آموزه بنادرگرایی بازار داشتند. یک تیم یکدست که از احمات ارزی و ریالی نیز درک دوره زمانی یعنی ۶۸ تا ۷۲ در مقابسه با هر دوره تاریخی قبل و بعد از انقلاب، تا آن زمان در قلم امکانات مهم قرار داشتند. در آن زمان در مناظره‌ای من گفته که شما چشم‌بسته و کلیشه‌ای راه‌حل استاندارد مسئولیت‌گریزانه نقشوی بین‌المللی پول و بانک جهانی را در پیش می‌گیرید و می‌گویید اجرای بد مشا این شکست فاجعه‌بار بود و اصل کار درست بود. در آن زمان گفتم وقتی با این اوصاف که همه شرایط برای دولت مهیاست و برنامه درست اجرا نمی‌شود، دیگر چه انتظاری می‌توان داشت که کسی آن را خوب اجرا کند.

بحث برسر این است که شبیه به این قضیه، ظاهرا در دولت روحانی هم درحال تکرار است. در این مورد چه نظری دارید؟

بله، دقت کنید آقای نیلی به‌عنوان مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور با حضور در تلویزیون گفته است با وجود تجربه‌های سال‌های ۱۳۸۹ تا ۹۲، در سند لایحه بودجه سال ۱۳۹۳ نیز رشد متوسط ۵۵درصدی در قیمت حامل‌های انرژی در دستور کار قرار گرفته و ایشان به همان کلیشه‌ها استناد کرده است. اما در این سند، قیدی را گذاشته است که به نظر من منصفانه بود، چراکه گفتند ما می‌فهمیم در شرایطی که اقتصاد با یک رکود تورمی شکنند آور روبه‌رو است، افزایش قیمت‌های کلیدی، کار درستی نیست. اما ما دو قید داریم که ما را برای این کار ناگزیر می‌کند؛ اول اینکه نگرانی شدید درمورد آلودگی هوا داریم. توجه داشته باشید از دیدگاه رویکرد تک‌ساحتی و تک‌سبب‌بینانه بنیادگرایی بازار، هرچیزی که مصرف بالایی دارد، کافی است تا شما از کلید قیمت استفاده کنید تا مصرف آن کاهش یابد. اینها به قید تاریخ بی‌اعتنا هستند که گاهی اوقات غیرارادی است. در نقد صحبت‌های ایشان، گفتم این تجربه دولت احمدی‌نژاد را دارد که ۱۰ برابر میانگین رشد قیمت شما افزایش قیمت را لحاظ کردند، اما درعمل هم اتفاقی رخ داد؛ مصرف کاهش پیدا نکرد. آلودگی هم افزایش پیدا کرد. کسری مالی هم ماند و عارضه‌های دیگری هم پدیدار شد ولی چون از دیدگاه بنادرگرایی بازار، مرغ یک پا دارد و به واسطه نقص‌های تجربی مکرر، باور آنها از اعتبار در ذهن ایشان نمی‌افتد، ایشان دوباره این کلیشه را تکرار کردند.

نکته دوم هم این بود که اعلام کردند دولت کسری مالی دارد و این یک راه برای جبران آن است. البته از صداقتی که به خرج دادند، سایه‌گرایی کردم و می‌گنم چون در دولت قبلی هم در کسری منابع مسئله اصلی بود، ولی می‌گفتند هدف از دست‌کاری قیمت‌ها، عدالت و... است.

من از همکاران اقتصادی رئیس‌جمهور تقاضا کردم کمک کنند که هم آقای نیلی یک‌بار دیگر گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۳ را بخوانند و هم آقای رئیس‌جمهور و هم دیگران که این حرف‌ها را می‌پذیرند و به آن دل می‌بندند. من به مفاد صفحات ۳۹ تا ۴۶ گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۳ استناد کردم که در آن به‌صراحت گفته شده بود وقتی که دولت به سمت سیاست‌های تورم‌زا حرکت می‌کند، رشد شاخص ضمنی هزینه‌های مصرفی دولت، چیزی بالغ بر ۳۵ برابر رقم سی‌یی‌آی اعلام‌شده به‌صورت رسمی است.

یعنی چی؟

یعنی دولت از سیاست‌های تورم‌زا هم آسیب مالی بیشتری می‌بیند و هم آسیب کفایت و مشروعیت، یعنی کارآمدی دولت به‌شدت پایین می‌آید و از همه مهم‌تر اینکه کسترد و عمق فساد هم درون دولت افزایش پیدا می‌کند.

شما به‌عنوان یک شاهد عملی دیگر، می‌توانید به گزارش تهیه‌شده توسط مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۱۳۹۳ مراجعه کنید. این گزارش می‌گوید در دوره ۱۳۸۴ تا۱۳۹۲ اعتداد ایران برای دستیابی برای هر یک واحد رشد اقتصادی در مقایسه با هشت‌ساله قبل از خود، پنج برابر دلار نفتی بیشتر تخصیص داده؛ این یعنی بی‌سابقه‌ترین سطح تجربه‌شده آمیزه فساد و ناکارآمدی. دقیقا در دوره‌ای که با توهم پول‌دارشدن از طریق شوک‌درمانی، شوک‌هایی بزرگ به قیمت کلیدی نرخ ارز و قیمت حامل‌های انرژی وارد شده بود، ولی این همه تجربه‌های پرهزینه به همین سهولت نادیده گرفته می‌شود. اینها حکایت از این دارد که درواقع ترکیبی از باورهای ذهنی و ملاحظات مربوط به منافع در این ماجرا درگیر است که اینها حتی به تجربه‌هایی که در دوره مسئولیت خود تجربه کرده‌اند هم اعتنا نمی‌کنند. همین الان هم شما نگاه کنید به موضوعی که برای من خیلی غم‌انگیز است. اگر شما به مطبوعات در فاصله اسفند ۹۳ تا پایان اردیبهشت ۹۴ نگاه کنید، می‌بینید در سال ۹۴ قیمت حامل‌های انرژی را افزایش نخواهند داد. خب، می‌دانید چقدر غم‌انگیز است یعنی دوباره دارند مشروعیت دولت نزد مردم را با سخنان غیرمسئولانه و غیروافقی معامله می‌کنند. بحث این است که حتی اگر شما دانش و تجربه پیشین را هم نداریید. کافی است به گزارش‌های مالی منتشرشده ملی کار در سال ۱۳۹۳ مراجعه کنید. ببینید در آن سال که این افزایش قیمت هم حاصل شد، اثر عملی این بود که شرکت ملی گاز درآمدش نسبت به سال ۹۲ بیشتر شد یا کمتر؟ اینکه عرض کردم آمیزه‌ای از ناکارآمدی و فساد، شما اینجا می‌توانید شکنفتی‌هایی که این نوظلاسیک‌های وطنی در ایران خلق می‌کنند را به‌صورت عینی، یک‌بار دیگر ببینید. گزارش‌های رسمی‌ای که مرکز پژوهش‌های مجلس به آنها استناد کرده، به‌صراحت می‌گوید قیمت گاز در سال ۱۳۹۳ افزایش پیدا کرده است و مصرف گاز هم در این سال نسبت به سال ۹۲ افزایش یافته. اما درآمد شرکت ملی گاز کاهش پیدا کرده است. این اتفاق معنایی جز فساد و ناکارآمدی دارد؟ توجه داشته باشید که در این زمینه هم بخش بزرگی از مصرف‌کنندگان گاز را هم خود دولتی‌ها تشکیل می‌دهند. ببینید ما چند جور داریم هزینه بر نظام ملی تحمیل می‌کنیم.

اما دولت اصرار دارد با این سیاست‌ها توانسته جلوتورم را بگیرد و اگر سیاست‌ها تورم‌زا بوده، اما درعمل آثار حداقلی بر بازار و اقتصاد گذاشته است.

یک جزیر بسیار خلاقانه که امیدوارم گوشی برای شنیدن آن در دولت روحانی وجود داشته باشد، این است که اینها به چای اینکه این شکست‌ها و فساد‌ها و ناروایی‌ها را ببینند و عبرت بگیرند، به این مسئله تمسک کردند که ما شاهکاری کردیم با این مضمون که افزایش‌های چشمگیر در قیمت‌های کلیدی و غیرکلیدی در سال ۹۳ اعمال کرده، اما آثار متناسب تورمی از آن سیاست‌ها مشاهده نشد. اینها الان دارند ارزیابی را به‌عنوان یک نقطه قوت در عملکرد دولت در سال ۱۳۹۳ مطرح می‌کنند. توجه به مسئله را خیلی حیاتی می‌دانم. چراکه ممکن است پوست خربزه‌ای باشد که فساد، ناکارآمدی و فاجعه‌آفرینی‌ها را در این دولت از طریق تشجیع آنها، به اتخاذ رویکرد افراطی‌تر دست‌کاری قیمت‌های کلیدی دامن بزند.

ماجرا چیست؟

ماجرا این است که به کواه گزارش‌های رسمی منتشره در زمینه بودجه خانوار در دوره سال‌های ۸۴ به بعد، ما با یک فروپاشی بی‌سابقه طبقه متوسط درآمدی و گسترش بی‌سابقه فقر روبه‌رو هستیم. این مسئله، اقتصاد ایران را همزمان با بحران عرضه کل، با بحران تقاضای مؤثر نیز روبه‌رو کرده در شرایطی که فقر گسترده است. افزایش قیمت‌ها هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد و این باعث می‌شود بار دوباره بخش بزرگی از کسانی که در آستانه فروغلتیدن در فقر بودند، فرو بغلتند. آنها به جای اینکه از این ماجرا عبرت بگیرند و این واقعیت‌ها را آن‌طوری که هست، ببینند، آمدند به این مسئله دامن زدند که ما سیاست‌های تورم‌زا اتخاذ کردیم بدون اینکه با تورمی روبه‌رو شویم. نکته اساسی‌تر این است که همین سخنرانی خیر دکتر مسعود نیلی در سمینار پولی و ارزی، ایشان دوباره به فقرا اشاره‌ای نمی‌کنند و اینکه جفدر در

> **اگر شما به مطبوعات در فاصله اسفند ۹۳ تا پایان اردیبهشت ۹۴ نگاه کنید، می‌بینید بیش از هفت بار از موضع رسمی گفته‌اند که قطعا در سال ۹۴ قیمت حامل‌های انرژی را افزایش نخواهند داد. خب، می‌دانید چقدر غم‌انگیز است یعنی دوباره دارند مشروعیت دولت نزد مردم را با سخنان غیرمسئولانه و غیروافقی معامله می‌کنند**

این زمینه بحران وجود دارد، می‌آیند روی دیگر این سکه را مطرح می‌کنند و از این است که می‌گویند میزان رشد موجودی انبار نبکاه‌های تولیدی در سال ۱۳۹۳ در قله تجربه‌شده، طی پنج‌سال گذشته بوده است. خب، چه چیزی باعث می‌شود موجودی انباری نبکاه‌های تولیدی جهش پیدا کند و به قله برسد مگر جز اینکه شما آمده‌اید هزینه‌های تولید را افزایش داده‌اید آثار. بعد افزایش در قیمت تمام‌شده آنها منعکس شده و این باعث شده که بخش‌هایی از متقاضیان هم از کردونه تقاضای مؤثر خارج شوند. به‌نظر من این یک مسئله خیلی حیاتی است و باید امیدوار بود که ان‌شاءالله در یک بحث مستقلی به آن پرداخته شود. من از این فرصت استفاده کرده و برای مناظره رودررو با مسعود نیلی و سخنگوی دولت در این زمینه اعلام می‌کنم، به خاطر اینکه اگر به سیاست‌گذاران کلیدی کشور هم این تحلیل اشتباه منتقل شود و آنها هم تصور کنند که هنوز هم جا برای واردکردن فشارهای جدید و تحمیل کردن بر عامه مردم و تولیدکنندگان وجود دارد، من هشدار می‌دهم کشور می‌تواند در معرض اوضاع‌واحوال خیلی پیچیده‌تری قرار گیرد و خیلی حیاتی است که یک گفت‌وگوی ملی در این زمینه صورت بگیرد تا دولت از این اشتباه فاحش نجات پیدا کند.

اما در مورد ادبیات لیبرال‌ها، در طول تاریخ ۴۰ سال گذشته بارها دیدیم که مخالفان خود را لایبک، بی‌سواد و... خطاب می‌کنند.

واقعا آدم متاثر می‌شود. وارد این وادی‌ها نشوید. در سایت فرارو، برخی از این اقایان خیلی هتاکانه گفته بودند ماها بی‌سوادیم و چیزی نمی‌دانیم و اخلاق و راهکار هم نداریم. آنها بیان من تماس گرفتند و گفتند شما چه می‌گویید. من هم گفتم از نظر من اینها نه بی‌اخلاق و نه بی‌سواد هستند، شناخت اینها از واقعیت‌های ایران کافی نیست و بنیه کافی روش‌شناختی هم ندارند که محدودیت‌های تئوری بازار را درک کنند و تئوری را با ایدئولوژی اشتباه نگیرند.

آیا می‌توان دولت اول هاشمی‌رفسنجانی را پایه‌گذار به‌بیراهه‌رفتن در افراط و ظهور بورژوازی رانتی دانست؟

به این وادی که وارد شود، خیلی‌ها را خوشحال می‌کند. الان در ماجراهای دیگری، یک درگیری‌های دیگر وجود دارد که براساس آن خیلی‌ها خوشحال می‌شوند که ما منشا همه معضلات و مشکلات را دولت و دوران هاشمی‌رفسنجانی معرفی کنیم. من خواهش می‌کنم از این موضوع بگذرید چون رویکردی غیروافقی و تک‌سببین و شخص‌محور را تجویز می‌کند که همگی ناقص و غیرعالمانه است؛ هرچند واقعا هم بخشی از ماجرا همین‌طور بوده و شرح مفصل آن را در کتاب اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری آوردم و در این کتاب جدید با نام اقتصاد سیاسی توسعه در دوران معاصر که آنجا مقاله‌ای دارد که نشان می‌دهد در ۲۵سال گذشته یک اتحاد سه‌گانه، نیروی محرکه اینرین‌رفتن بهترین فرصت‌های تاریخی و قرارگرفتن اقتصاد ایران در یک سراشیب سقوط و انحطاط و ناکارآمدی و فساد گسترده بوده است. این اتحاد سه‌گانه یک ضلع آن دولت کوته‌نگر است، یک ضلع آن گروه‌های پرنفوذ و قدرتمند غیرمولد است و ضلع سوم آن نئوکلاسیک‌های وطنی هستند و من آنجا به تفصیل توضیح داده‌ام که نئوکلاسیک‌های وطنی هم به‌شدت به‌کار گروه‌های غیرمولد می‌آیند و منافع آنها را در ایران تضمین می‌کنند و هم به‌کار دولت کوته‌نگر می‌آیند و خواسته‌های آنها را به شرحی که اشاره کردم تامین می‌کنند و این کار را هم از طریق ایجادکردن بزرگ علمی برای آن رویه‌های رانتی و کوته‌نگرانه انجام می‌دهند. ببینید شما یادتان نرود که بخش بزرگی از فاجعه‌هایی که در دولت احمدی‌نژاد از طریق شوک حامل‌های انرژی و از طریق شوک ارز پدیدار شد، به پشتیبانی این نئوکلاسیک‌های وطنی صورت می‌گرفت که از آنها با یول درشتی که گرفته بودند، شهر به شهر می‌رفت و از همان دولت و سیاست‌هایش حمایت می‌کرد و وقتی که پول‌ها تمام شد، شروع کرد به انتقاد از دولت. ماجرا این است که ما اگر به‌صورت اصولی بحث‌ها را روی پای قرار دهیم که حاصل شد هم جلوی جفر قرار بگیرد و کمک کنیم که اینها هم به معنای دقیق کلمه به راه راست هدایت شوند و متوجه شوند که اگر شما آن نفع شخصی را که خیلی‌خوب فهمیده‌اید، با نفع همگانی هم‌راستا کنید، این تامین منافع شخصی برای خودتان هم خصلت پایدار پیدا می‌کند، وگرنه به شرحی که اشاره کردم دامنا اینها باید به‌صورت زیرکانی حرکت کنند و از خودشان مسئولیت‌گریزانه مایه بگذارند و بکویند که همه‌چیز به اجرای به خلاصه می‌شود. رفتارها و قول‌های خودشان را نادیده بگیرند، آنها الان جوری زیست می‌کنند که گویی هیچ نقشی در دوره احمدی‌نژاد نداشتند. یادشان رفته که از او مقام سراب عدالت می‌نوشتند و تا ساخت رانتی جیز دیگری طلب کرد، آنها بلافاصله در دانشگاه شریف همایش عدالت اجتماعی برگزار کردند و گفتند اگر ساخت رانتی این را می‌بینند، ما آماده عدول از حرف‌های پیشین و خمخمکزی برای استمرار کوته‌نگری هستیم. واقعیت این است که اینها نیز به سهم خود، به‌صورت خصوصی و عمومی آن، دولت را به این کارها تشجیع کردند و الان به کونه دیگری خود را تنظیم کرده‌اند.

ادامه از صفحه ۹

اما در جایی که هزاران گروه مافیایی وجود دارد، اقتصاد رقابتی را با زور درآمیخته‌اند؛ یعنی غارت کرده‌اند؛ توسعه کجا بود. لیبرالیسم یعنی چوب‌حراج‌زدن بر بیرک یک کشور این آموزه‌ها کلی است؛ به کشور خاص ربطی ندارد؛ هرجا نهادهای لازم برای توسعه را نداره، آموزه‌های بی‌سروته اقتصاددان لیبرال کمکی به آن نمی‌کند و واقعا ذهن ایدئولوژیک قرارست طرف‌حلب خیلی‌ها را معیوب‌تر می‌کند. اگر اینها در کشوری باشند، آن کشور احتیاج به دشمن ندارد. از آموزه‌های لیبرالی اقتصادی که ارائه می‌دهند تا به‌حال کشور سودی نبرده است. کاشکی دل لیبرال‌ها به اندازه غازان‌خان برای کشور می‌سوخت.

از نظر شما دولت‌های هاشمی، احمدی‌نژاد روحانی چه برداشت مشترکی از این اندیشه دارند و کدام‌یک به اصل این تفکرهای پایبند بودند؟

از ابتدای انقلاب تا امروز جفر دولت تشکیل شده است که با یکدیگر فرق می‌کردند. اول اینکه آن زیرساخت‌هایی که برای لیبرالیسم جدی لازم بود هیچ‌کدام به‌طور نسبی نداشتند و بعضا هم نجی‌خواستند داشته باشند، تقریبا همه آن دولت‌ها با دولتمردانشان ذهن ایدئولوژیک داشتند. داشتن ایدئولوژی مضر نیست و داشتن ارزش‌هایی در ذهن و بدون توجه و مطالعه واقعیت و سواوکردن آنها بر واقعیت یا قصد جهت‌دادن ایدئولوژیک و نه علمی به جامعه، معلوم نیست چه معجونی به وجود آید و نبود نهادهای غیرسازه‌ای ایدئولوژیک دولتمردان اولیه و نبود نهادهای مناسب نه برای لیبرالیسم و نه برای توسعه فرایندی، کار چندانی هم نمی‌توانستند بکنند. آنها هم می‌گفتند که دولت توان اعمال نداشتند. چه کسی می‌تواند این بی تقویت قوه مقننه مستقل قوی، ملی و توسعه‌گرا باشد؟ این مسئله فردی نیست، این یک کوشش دست‌کم حزبی است که دارای قدرت چانه‌زنی مؤثر نسبت به رقبای خود باشد مسئولان دولت‌های گذشته اطلاعات لازم اقتصادی نداشتند ولی همه توسعه می‌خواستند و اساتی‌رین راه‌حل آن خریدن ابزارآلات و انباشتن آن در ایران بود که به‌دست آمده است؛ بکذریم.

دولت جنگ به مدد افرادی مثل آقای عالی‌نسب به‌نظرم می‌آید هم توسعه را می‌فهمد و هم لیبرالیسم بی‌دروپکر را اینجا که شرایط انگلستان را ندارد، آزادکردن یعنی غارت‌کردن... به‌نظر من آن مبانی.

امکان لیبرالیسم به معنی غربی و اقتصادی آن ندارد. البته دولت جنگ به ناحق و از طرف دشمنان به اقتصاد دولتی محکوم شده و این درحالی است که نسبت به دولت‌های بعدی مهم‌ترین عملکردها را داشته است. بعد از آن دولت آقای هاشمی آمد که خیلی توسعه می‌خواست و علاقه‌مند به راهکردن اقتصاد در چنگ شاخص‌های قیمتی و تعدیل بود. ایشان هم نه به مبانی و پایه‌های توسعه رغبتی داشت و نه به لیبرالیسم مستحکم و پایه‌دار (نه دلالی)؛ حتی به نظر می‌رسد نه از مجلس قوی دل‌خوشی دارد و نه از قوه‌قضائیه؛ به نظر می‌رسد از توسعه فرایندی و لیبرالیسم اقتصادی به معنی واقعی (نه دلالی و انحصارطلبی و تاراج) چیزی سر درنمی‌آورد، چون گفته‌های آن را پیگیری می‌کردیم، خودش کی پایه‌گذاران محصولات امروز است.

دولت اصلاحات هم به نسبت سالم‌تر بود ولی اینکه اقتصاد و توسعه فرایندی یا لیبرالیسم اصلی را می‌فهمیدند، با نمی‌فهمیدند چندان در عمل توفیقی پیدا نکردند کاری کنند. تا اینجا دولت جنگ و دولت اصلاحات برای توسعه فرایندی قابل‌قبول‌تر به‌نظر می‌آیند که ما اگر و مگر نکوییم اگر کنار هم بودند، شاید وضع به این حالت نمی‌افتاد. یس از این، نوبت به دولت خدمتگزار می‌رسد که من نمی‌دانم از کجا آمد و چه ماموریتی داشت و به کجا خواهد رفت. ولی احتمال دارد ضربه‌ای که به اقتصاد ایران زد هیچ‌وقت جبران نشود و اصلا در حوزه فهم آن دولت نمی‌گنجید که این مسائل را بفهمد و اگر هم بفهمد بخواهد اجرا کند. ضرباتی که ایران از لحاظ اقتصادی خورد، شدیدتر از بعضی ضربات تاریخی واقعا مؤثرند، مثل حمله مغول؛ این سیاست‌های غلط ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر کشور وارد کرد، از جمله منابع آبی.

اقدامات رخ‌داده در اقتصاد و اجتماع را تا چه میزان ناشی از این اندیشه می‌دانید و نقش جفعه مدیریت در این بین چه بوده است؟

بی‌شک راهنمایی اقتصاددانان لیبرال بر این دولتمردان بی‌تاثیر نبوده است و هنوز هم تاثیرگذار هستند. انتشار این اندیشه‌ها برای پروش‌دهندگانش فوایدی دارد و برای مجریان و مافیای آن و برای روزنامه‌هایی که به آن دامن می‌زنند، همه‌وهمه مفید است ولی... دستاوردش این است که می‌بینید. اینها را مقایسه کنیم با مصدق یا میرزاتقی‌خان و قائم‌مقام. واقعا اینها هم خودشان ضعیف بودند و هم تئوریسین‌های‌شان. آخر تئوریسینی که همه هوش و خوشی دنبال یک پروژه چندمیلیارد است، کی هم ملت را می‌خورد، مدیری که برای ارتقای خود هزار ترفند کرده است، چه کسی در برابر مطامع دیگران می‌ایستد؟ یک به اقتصاد بی‌ارز نه دیوانه‌ها دارم. ضعف و بی‌سوادی موج می‌زند. خدا عاقبت همه را بخیر کند.

برگردیم به این نکته آخری که گفتم؛ در دنیا دو انقلاب اقتصادی رخ داده. متاسفم بگویم که اولی ناقص در ایران رخ داد و دومی هم رخ نداد، امیدوارم حداقل مطبوعات به شرایط و لواحق این انقلاب‌ها دامن بزنند و اگر شدنی باشد، حداقل مسئولان را روشن‌تر کنند. امروز جامعه را علمی اداره می‌